

ولایت از نگاه عرفان و تشیع (همانندیها و تفاوتها)

دکتر عباس محمدیان

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری

چکیده

صوفیه و عارفان اهل تسنن از قرن سوم هجری به بعد تا امروز به موضوع ولایت پرداخته‌اند و هر دو گروه شیعیان و عرفا در آثار و کلمات خود از انسان کامل، ولایت، رابطه ولایت و نبوت، لزوم وجود ولی و قطب و حجت در هر زمان در میان مردم برای استمرار حیات، ختم ولایت و مراتب و اصناف اولیا سخن گفته‌اند. نگارنده در این مقاله کوشیده است تا ضمن تبیین موضوع ولایت و مباحث مرتبط با آن، همانندیها و تفاوتهای نگرش دو گروه را در این موضوع با استناد به منابع معتبر بررسی کرده، میزان تأثیرپذیری هر یک از دیگری را نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: ولایت در عرفان، عرفان و ادبیات، تشیع و عرفان، ختم ولایت، نبوت.

مقدمه

ولایت، پیش از هر نوشته و سخن و اثری در فرهنگ اسلامی در قرآن کریم، سخنان و روایات پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم شیعه (ع) ریشه دارد که قرآن و کتابهای روایی شاهد صادقی بر این مدعا است.

از آغازین روزهای اعلام امامت و وصایت علی (ع) از سوی رسول گرامی اسلام (ص)، ولایت نیز در کنار این دو موضوع مطرح بوده و اهل بیت پیامبر (ص) نیز بارها از این موضوع مهم - که اساس اسلام شمرده شده است - سخن گفته‌اند. «ولیی» لقبی است که از همان ابتدا، شیعیان به حضرت علی (ع) داده؛ آن بزرگوار را «ولیی الله الاعظم» نامیده‌اند. ولی در آثار صوفیه و عارفان، بحث از «ولایت» به عنوان یک موضوع مستقل به نظر می‌رسد که برای نخستین بار توسط حکیم ابو عبدالله محمد بن علی بن حسن ترمذی (متوفی ۲۸۵ یا ۳۲۰ هـ. ق.) در کتاب «ختم الاولیاء» مطرح شده باشد. این کتاب یکی از متون قدیمی تصوف است که مؤلف در آن از دیدگاه‌های مختلف درباره ولایت سخن گفته که در ۲۹ فصل نگارش یافته، آنچه نام حکیم ترمذی را در تاریخ تصوف همواره برجسته و ممتاز نگاه داشته، طرح موضوع ولایت در آثار اوست؛ چنانکه هجویری (متوفی بین ۴۸۱-۵۰۰ هـ. ق.) در فصلی که در مورد اثبات ولایت نوشته است، می‌گوید: «بدان که قاعده و اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است که جمله مشایخ اندر حکم اثبات آن موافقند؛ اما هر کسی به عبارتی دیگرگون بیان این ظاهر کرده‌اند و محمد بن علی [ترمذی] مخصوص است به اطلاق این عبارات مر طریقت را» (نیکلسون، ۱۳۸۲: ۱۷۷).

پس از ترمذی دیگر صوفیه نیز در آثار خود - به نظم و نثر - به این موضوع پرداخته‌اند. سنایی (متوفی ۵۳۵ هـ. ق.)، عطار (متوفی ۶۱۸ هـ. ق.)، مولوی (متوفی ۶۷۲ هـ. ق.)، ابن عربی (متوفی ۶۳۸ هـ. ق.)، جامی (متوفی ۸۹۸ هـ. ق.)، روزبهان بقلی شیرازی (متوفی ۶۰۶ هـ. ق.)، سید حیدر آملی (متوفی پس از ۷۸۷ هـ. ق.) و بسیاری دیگر از عارفان و صوفیه تا امروز در آثار خود از ولایت سخن گفته‌اند که درج نام و آثار آنها در ظرف این مقاله نمی‌گنجد. در میان بزرگانی که نام آنها ذکر شد، ابن عربی، بیشتر و ژرفتر از بقیه در کتاب فتوحات مکیه و هم در کتابی که ویژه پاسخ به پرسش‌های حکیم ترمذی نوشته به موضوع ولایت پرداخت است (ر.ک: نیکلسون، ۱۳۸۲: ۱۷۸). سه قرن پس از هجویری

نیز جامی مباحث خود را در باب تاریخچه تصوف با عباراتی درباره ولایت آغاز می‌کند. در واقع، نظریه‌های راجع به ولایت، موضوع مستقلاً را به وجود آورده است که از اواخر قرن سوم هجری، هنگامی که خراز (متوفی ۲۷۷ ه.ق.)، سهل تستری (متوفی ۲۸۳ ه.ق.) و حکیم ترمذی رسالات خود را در این موضوع نوشته‌اند، مورد بحث صوفیه قرار گرفته است (شیمل، ۱۳۸۴: ۳۳۵ و ۳۳۶).

مفهوم و انواع ولایت

ماری شیمل معتقد است که اصطلاح «ولی» که در زبان انگلیسی به «Saint» ترجمه می‌شود، به معنای کسی است که به وسیله عبادت و ریاضت و تقرب به حق، تحت حفاظت مخصوص دوست قرار دارد (همان: ۳۳۶).

ولایت (به فتح واو) و (به کسر واو)، ولی، مولی و امثال این کلمات، همه از ماده «و - ل - ی» مشتق است. آن چنانکه راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن می‌نویسد: قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به گونه‌ای که فاصله‌ای بین آنها نباشد. به همین مناسبت، این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کار گرفته شده به سبب اینکه در همه این موارد، نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد (اصفهانی، ۱۳۸۷: ۸۳۷).

این واژه از پرکاربردترین واژه‌های قرآنی است به گونه‌ای که در ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد به صورت فعل در قرآن کریم آمده است. آنچه از آیات قرآن فهمیده می‌شود در نگاهی کلی دو نوع ولایت وجود دارد: ولایت منفی (ممتحنه / ۱ و ۲) و ولایت مثبت. ولایت مثبت نیز به دو شاخه تقسیم می‌شود: ولایت عام (توبه / ۷۱ و فتح / ۲۹) و ولایت خاص (شوری / ۲۳ و مائده / ۵۵). ولایت خاص نیز اقسامی دارد که عبارت است از: ولایت محبت (شوری / ۲۳)، ولایت امامت، ولایت زعامت، ولایت تصرف یا ولایت تکوینی.

عارفان از زاویه دیگر، ولایت را به عامه و خاصه، مطلقه و مقیده، شمسیه و قمریه نیز تقسیم کرده‌اند (ر.ک: خواجوی، ۱۳۸۴: ۱۳). ولایت مطلقه، که به اعتباری علم و وجود است، ظاهری دارد و باطنی؛ نور حقیقت وجود تمام انبیا از آدم (ع) تا عیسی (ع) صادر از حقیقت محمدیه است که قرآن فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» (آل عمران / ۵۹). باطن نبوت هر نبی، ولایت است و عیسی (ع) ختم ولایت عامه است. این ولایت

عامه از ولایت خاصه کلیه حقیقت محمدیه است؛ چنانکه شیخ محمود شبستری در منظومه گلشن راز می‌گوید:

ازل عین ابد افتاد با هم ظهور عیسی و ایجاد آدم
(ر.ک: خواجهی، ۱۳۸۴: ۱۵)

قیصری در شرح مقدمه فصوص می‌گوید: «کمال ولایت را نهایت نیست؛ بنابراین مراتب اولیا نامتناهیند» (به نقل از: یثربی، ۱۳۷۰: ۱۸۰). به همین سبب، عارفان اعتقاد دارند که ولایت مانند وجود، حقیقت متشکک و دارای مراتب و مدارج نزول و صعود است و به ولایت مطلقه، مقیده عامه و خاصه تقسیم می‌شود. ولایت از آن جهت مطلق است که شامل تمامی اهل ایمان می‌شود و مرتبه اعلاهی ایمان مخصوص اهل کشف و شهود، و مرتبه میانه آن نصیب اهل برهان و نظر، و مرتبه فرودین آن مربوط به مقلدین از اهل ایمان است. ولایت خاصه به اهل سلوک و شهود اختصاص دارد که به اعتبار فنای در حق و بقای به وجود حق مطلق به حسب علم و شهود و حال به این مقام می‌رسند (ر.ک: آشتیانی، ۱۳۷۰: فصل ۱۲).

ولایت حقیقت محمدی و اوصیای دوازده گانه‌اش، ولایت شمسیه، و ولایت دیگر اولیا - اعم از انبیا و رسولان اولوالعزم و غیره - ولایت قمریه است (همان: ۱۳). حکیم ترمذی دو نوع دیگر از ولایت را نیز برمی‌شمرد: یکی ولی صدق الله و دیگری ولی منة الله، که اولی مقام ولایت را از اعتقاد و عمل کامل به همه احکام و جزئیات شریعت و طریقت به دست می‌آورد و دومی از طریق عشق و محبت مشمول لطف و عنایت حق قرار می‌گیرد (شیمل، ۱۳۸۴: ۳۴۱). ترمذی در جای دیگر، این دو دسته را با عناوین اولیای حق الله و اولیاء الله نام برده و اوصاف هر کدام را به تفصیل بیشتری مطرح کرده است (ر.ک: راتکه و اولین، ۱۳۷۹: ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۳ و ۱۴۴).

تأثیرپذیری عرفان از تشیع در موضوع ولایت

در میان اهل پژوهش همواره این پرسش مطرح بوده است که آیا شیعیان، ولایت را با تمام اجزا و شاخ و برگ آن از صوفیه گرفته‌اند یا صوفیه در این موضوع از باور شیعیان تأثیر پذیرفته‌اند.

سید حیدر آملی یکی از عارفان شیعی ژرف‌بینی است که در مجموعه بیش از چهل کتاب بزرگ و کوچک خود سخت بر این باور است که شیعیان و صوفیه در مسائل بنیادین دین و عرفان هیچ مخالفتی با یکدیگر ندارند. کتاب «جامع‌الاسرار» او مجموعه‌ای از عرفان شیعی است که موضوع آن، نشان دادن موافقت و همخوانی بنیادی میان تشیع و تصوف است. او می‌گوید: آن‌گاه که تصوف و تشیع با هم جمع آیند، عرفان شیعی واقعی را به وجود می‌آورند (ر.ک: کریمی زنجانی، ۱۳۸۵: ۱۴۵). آملی در جای‌جای این اثرش به تأثیرپذیری تصوف از تشیع، بویژه در موضوع ولایت اشاره کرده است. او صوفیان را «مؤمن ممتحن» و شیعیان را «مؤمن غیرممتحن» می‌نامد و از اینکه این دو نمی‌دانند که هر دو در اصل یکی هستند، ابراز تأسف می‌کند (ر.ک: همان: ۶۰).

برخی از بزرگان عالم تشیع، انتساب اصل صوفیه را به اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، قطعی می‌دانند که البته در طول تاریخ دچار لغزشها و دگرگونی‌هایی شده‌اند. مرحوم علامه محمدحسین طباطبایی (متوفی ۱۳۶۰ هـ. ش) بر این باور است که نباید در اصل انتساب صوفیه به امامان معصوم (ع) و صحت آموزه‌ها و رفتار ایشان شک روا داشت. ایشان می‌فرمایند «یکی از بهترین شواهدی که دلالت دارد بر اینکه ظهور این طایفه از تعلیم و تربیت ائمه شیعه سرچشمه می‌گیرد، این است که همه این طوایف به استثنای یک طایفه [نقشبندیّه]، سلسله طریقت و ارشاد خود را به پیشوای اول شیعه منتسب می‌سازند؛ دلیل ندارد که ما این نسبت را تکذیب نموده و به واسطه مفاسد و معایبی که در میان این طایفه شیوع پیدا کرده، اصل نسبت و استناد را انکار کنیم» (به نقل از: همان: ۲۰).

به نظر سید حیدر آملی، مخالفتها با تصوف از اواخر دوره صفویه شدت یافت؛ با وجود اینکه به همت گروهی از صوفیان صافی، مذهب تشیع به مذهب رسمی ایران تبدیل شد، اواخر دوره صفویه، دوره دوری از حقیقت عرفانی شیعه شد. کسانی هم که مثل ملّاصدرا (متوفی ۱۰۵۰ هـ. ق) یا فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۰ هـ. ق) یا مجلسی اول (متوفی ۱۰۷۰ هـ. ق) تصوف را قبول داشتند از سویی علیه صوفی‌نمایان سخن گفتند و از سوی دیگر، مشرب تصوف را عرفان نام نهاده از آن دفاع کردند. بدین سبب، اصطلاح عرفان جایگزین اصطلاح تصوف شد (همان: ۲۱).

همانندیها و تفاوت‌های شیعه و عرفا در موضوع ولایت

با ژرف‌نگری در آثار نظم و نثر به جای مانده از شیعیان و عارفان شیعی و سنی، همانندیهای زیادی در نگاه و باور آنان به موضوع ولایت دیده می‌شود؛ هر چند در مصداق اولیای کامل و خلفای محمدی و قطب و حجت زمان، تفاوت‌هایی هم در باور آنان پیدا می‌شود.

بسیاری از عالمان شیعی، باورهای عرفانی شیخ اکبر، محی‌الدین بن عربی را پذیرفته، شرح و تفسیر کرده و نشر داده‌اند و گاه در تعریف ولایت و صفات اولیا به سخنان بزرگانی، چون مولوی، شبستری (متوفی ۷۲۰ هـ.ق)، ابن عربی، جامی و دیگران در لابه‌لای آثار خود استشهاد کرده‌اند. نگاهی به آثار عرفانی سید حیدر آملی، حکیم حاج ملّاهادی سبزواری (متوفی ۱۲۸۹ هـ.ق)، بویژه کتاب اسرارالحکم و شرح مثنوی معنوی او، آثار سیدجلال‌الدین آشتیانی (متوفی ۱۳۸۴ هـ.ق)، مرحوم امام خمینی (ره) (متوفی ۱۳۶۸ هـ.ش)، علامه محمدحسین طباطبایی و شاگردان و شارحان بزرگ آثار آنان، اثبات کننده این ادعاست که در این مقاله بارها به سخنان آنها اشارت رفته است. به قول هانری کربن (متوفی ۱۹۷۸ م.) «شاید حتی یک بحث باطنی اسلامی نباشد که امامان شیعی (در محاورات، مواعظ و خطبه‌های خود) به آن اشاره نکرده و بحث را آغاز نکرده باشند و از این دیدگاه می‌توان صفحات بسیاری از آثار ابن عربی را همچون صفحاتی خواند که به توسط یک نویسنده شیعی نوشته شده است» (کربن، ۱۳۷۳: ۴۷).

مرحوم سید جلال‌الدین آشتیانی در کتاب شرح مقدمه قیصری بر فصوص‌الحکم ابن عربی هم‌نوا با این عارف بزرگ جهان اسلام و شاگردان او در تعریف «ولی» می‌گوید: «ولی» کسی است که فانی در حق و باقی به ربّ مطلق بوده و جهات بشری و صفات امکانی او در جهت ربّانی فانی گشته و صفات بشری وی به صفات الهی مبدل گردیده باشد (ر.ک: آشتیانی، ۱۳۷۰: فصل ۱۲). مولوی چنین اشخاصی را گاه با لفظ «ابدال» یاد می‌کند که شخصیت ملکی فانی او به شخصیت ملکوتی باقی تبدیل شده باشد:

قوتت از قوت حق می‌زهد	نز عروقی کز حرارت می‌جهد...
همچنین این قوت ابدال حق	هم ز حق دان، نه از طعام و از طبق
جسمشان را هم ز نور اسرشته‌اند	تا ز روح و از ملک بگذشته‌اند

(مثنوی: ۳/۳-۸)

ولایت از نگاه عرفان و تشیع (همانندیها و تفاوتها)

موضوع ولایت در عرفان به تبع بحث از انسان کامل مطرح می‌شود. دیدگاه عارفان بزرگ شیعی و سنی در خصوص پایگاه بلند انسان در عالم آفرینش و برتری او بر سایر موجودات برگرفته از آیات قرآن، سخنان گهربار پیامبر اکرم (ص) و اخبار معصومین (ع) است. تا جایی که از قرآن و احادیث فهمیده می‌شود، انسان اشرف مخلوقات، برگزیده آفریده‌ها (اسراء/ ۱۰)، علت غایی آفرینش، واسطه فیض وجود به سایر موجودات عالم غیب و شهادت، مسجود فرشتگان (بقره/ ۳۳ - اعراف/ ۱۱ - حجر/ ۱۵ - کهف/ ۵۰) و آینه تمام‌نمای نامها و صفات الهی است (ر.ک: سبزواری، بی‌تا: ۷۳ و ۷۴ و همو، ۱۳۷۲: ۱۴۷).

نجم رازی (متوفی ۶۵۴ هـ. ق) در ابتدای کتاب مرصادالعباد در همین موضوع می‌گوید:

ای نسخه‌نامه الهی که تویی / وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست / از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
(نجم‌رازی، ۱۳۶۶: ۳)

۱۶۷ پایگاه بلند آدمی و جایگاه متعالی او در عالم آفرینش باعث شده تا موضوع «انسانشناسی» و «خودشناسی» و «نبوت» و «ولایت» از مباحث ارزنده و مهم و درازدامن حکمت و عرفان گردد و «خودشناسی»، یعنی «انسانشناسی» مقدمه «خداشناسی» قرار گیرد؛ همان گونه که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «من عرف ربّه فقد عرف ربّه» (مجلسی، بی‌تا: ۳۲/۲).

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت / هر که خود بشناخت یزدان را شناخت
(مثنوی: ۲۱۱۶/۵)

شناخت حقیقت «نبوت» و «ولایت» نیز به تبع «انسان کامل» ممکن می‌گردد. در اصطلاح اهل معرفت، «ولی» انسان کاملی است که از همه تیرگی‌های صفات بشری و نفسانی و وابستگی‌های دنیوی و اخروی پاک شده و پای در ایمن آباد دل گذاشته و از طریق سیر در باطن و حقیقت «خود» به منزلگاه نخستین حقیقت خویش برگشته و با «عقل کل» وحدت پیدا کرده و از بام هستی و به چشم حق به عالم مادون می‌نگرد و ملکوت آسمان و زمین را به چشم پاک دل خویش مشاهده می‌کند. او از خود فانی و به حق باقی است و از نفس خویش هیچ خبر ندارد (ر.ک: سجّادی، ۱۳۶۲: ۴۹۲).

ابوالفضل میبدی (متوفی قرن ششم هجری) در تفسیر کشف‌الاسرار، ولایت را به چهار

قسم «عظمی»، «کبری»، «وسطی» و «صغری» تقسیم می‌کند. ولایت عظمی، لاهوتی است؛ ولایت کبری، جبروتی است؛ ولایت وسطی، ملکوتی است و ولایت صغری ناسوتی است.

ولایت عظمی مخصوص خاتم انبیاست. ولایت کبری ویژه سایر انبیاست، ولایت وسطی، خاص اولیا، و ولایت صغری به مؤمنان و عارفان اختصاص دارد (مبیدی، ۱۳۵۷: ۵/۵۶۵).

هر چند نگارنده در آثار عارفان و دانشمندان شیعی چنین تقسیم‌بندی خاصی را در مورد اولیا مشاهده نکرده است از مضامین آیات قرآن و اخبار معصومین (ع) و سخنان علما و عرفای شیعی به این دریافت می‌توان رسید که ولایت درجات و مراحلی دارد و مانند حقیقت وجود، متشکک است (ر.ک: آشتیانی، ۱۳۷۰: ۸۶۵-۸۶۶).

بنابراین، نمی‌توان افتراق زیادی در اصل موضوع ولایت و صفات و درجات «ولی» میان شیعیان و صوفیان غیرشیعی مشاهده کرد، بلکه به قول سید حیدر آملی این دو در اصل یکی است. او در تفسیری که بر قرآن نوشته به اقتضای سخن به این موضوع اشاره کرده است که «شیعه‌ای که صوفی نباشد، شیعه نیست و صوفی که شیعه نباشد، صوفی نیست» (کریمی زنجانی اصل، ۱۳۸۵: ۴۸). اصلاً اساسی‌ترین بحث کتاب بزرگ جامع‌الاسرار او این است که شیعیان حقیقی صوفی‌اند و صوفیان حقیقی شیعیانند.

ممکن است نظر آملی را گروهی از علمای شیعی در این حد قبول نداشته باشند و بر آن خدشه وارد کنند، ولی اگر متوجه باشند که منظور سید حیدر از صوفیان، صافیان باورمند به ولایت پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت او (ع) هستند، تا حد زیاد این اشکال برطرف خواهد شد. هر چند این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که رفته‌رفته در طول تاریخ، لغزشها و دگرگونی‌هایی در افکار و اندیشه‌های صوفیان نفوذ کرد که با روح تشیع و ولایت مورد نظر شیعیان اندکی متفاوت است؛ بویژه در بحث مصداق ولی کامل و اولیای کامل هر زمان و پیروان و مشایخ مورد نظر صوفیه.

صفات اولیا

از نظر شیعیان عارف مسلک و عرفای اهل تسنن، «ولی» انسان کاملی است که از همه تیرگیها و نواقص صفات بشری رسته و به حق پیوسته و به مرتبه فنا رسیده و به بقای حق

باقی گشته است (ر.ک: آشتیانی، ۱۳۷۰: فصل ۱۲). او به مرتبه‌ای از کمال رسیده که به سبب فنای در حق از وجود بشری خود هیچ نشانی نمی‌بیند و به مرتبه وحدت و اتصال به حق رسیده است (ر.ک: سجادی، ۱۳۶۲: ۴۹۲؛ هم‌چنین ر.ک: راتکه و اولین، ۱۳۷۹: ۲۷۲ و ۲۷۴). آنان مظهر و مجلای تمامی نامها و صفات حق - تعالی - و آینه تمام‌نمای حضرت الهیت به شمار می‌روند. حدیث قدسی «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»، (مجلسی، بی‌تا: ۱۱/۴) به همین حقیقت اشارت دارد. بنابراین، دیدن چنین انسانهای از خود رسته و به خدا پیوسته‌ای در حکم دیدن حق و همنشینی با آنان به منزله همنشینی با او است:

هر که خواهد همنشینی خدا تا نشیند در حضور اولیا
چون مرا دیدی خدا را دیده‌ای گرد کعبه صدق بر گردیده‌ای

(مثنوی: ۱/ ۲۲۴۷)

حکیم ملأهادی سبزواری، که یکی از حکیمان و عارفان نامدار شیعی قرن سیزدهم هجری است در این موضوع با مولوی و سایر عارفان اهل تسنن هم‌عقیده است. او نیز بر این باور است که اولیای الهی «مظهر و جلوه‌گاه اتم و آینه تمام‌اسما و صفاتند؛ معرفت ایشان معرفت خدا و محبت ایشان محبت او، و بغض ایشان بغض او، و قلب ایشان عرش مجید او» است (سبزواری، بی‌تا: ۱۴۸). در بعضی احادیث معصومین (ع) آمده است: «لنا مع الله حالات، هو نحن و نحن هو و هو هو و نحن نحن» (همان).

بنابراین، دل اولیای کامل حق، عرش خدا و قدرت ایشان قدرت او و اراده و علم و حکمت و سایر صفاتشان متصل به صفات خداست. ایشان چون از خود فانی گشته و به حق باقی گردیده‌اند، فعل آنان نیز فعل حق به شمار است:

آن که جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست

(مثنوی: ۱/ ۲۲۶)

روزبهان بقلی شیرازی در بازگویی یکی از مکاشفات خود در کتاب کشف‌الاسرار می‌گوید که از سوی خداوند به عنوان جانشین حق بر کاینات منصوب شده با دریافت سر و علم الوهیت. روزبهان در عبارتی که یادآور اوصاف امامان شیعی است، خود را از هرگونه نافرمانی حق و معصیت مصون می‌بیند (ر.ک: و. ارنست، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

هرچند از نظر عارفان شیعی، این‌گونه دعاوی از جانب غیرمعصوم اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، اصل موضوع با آموزه‌های شیعی سازگاری دارد. روزبهان در جای دیگر، سخن از دریافت مسند ولایت، اقتدار و سلطنت از جانب رسول اکرم (ص) را در خلال

رؤیتهای بیشمار دیگرش می‌گوید (ر.ک: همان: ۱۳۹) و اعتقاد دارد که انواع معارفی که در ضمیر باطن وی از جانب حق به ودیعه نهاده شده است، ابداً در مرتبه‌ای پایین‌تر از علوم الهام شده بر انبیا نیست (ر.ک: همان: ۱۴۰).

ابوالفضل میبدی، اولیای خدا را غرق شده در دریای دانش‌های حقیقت و غواصان گوهر حکمت و در آسمان فطرت، خورشید ارادت و مستقر عهد دولت و مقبول حضرت الهیت و صرف اسرار ربوبیت و عنوان شریعت و برهان حقیقت می‌داند و در اوصاف آنها به تفصیل سخن می‌گوید (ر.ک: میبدی، ۱۳۷۱: ۴۳۶ و ۴۳۷).

ملاصدراى شیرازی حکیم بزرگ اشراقی شیعی، نیز هم‌داستان با عرفا در اشعار خویش می‌گوید:

هست حق را در سرای پر غرور	بندگان کایشان پر چشمند و نور
همچو اعیان ملایک بر سما	در زمین باشد عیون پر ضیا
پای تا سر، عین نورند و حیات	نزد محجوبان چو اجساد و ممات
پای تا سر چشم، مانند دلند	نزد نامحرم، ولی ز آب و گلند
چون ظهور آخرت گردد قوی	اولیا بینند حال اخروی

(ملاصدرا، ۱۳۷۶: ۲۱)

همه عارفان شیعی و اهل تسنن بر این باورند که خداوند به سبب غیرت خویش، حقیقت باطن اولیا را از چشم نامحرمان و ناقصان پوشیده نگه می‌دارد تا چشم‌زده هر اهل و نااهل نگردند. در حدیث قدسی آمده که «أُولیائی تَحْتَ قَبَابِی لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِی» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۵۲). این امر، شناخت اولیای کامل الهی، بویژه قطب یا حجت را دشوار و حتی برای ناقصان غیرممکن می‌کند؛ به قول سعدی:

مردان راحت از نظر خلق در حجاب شب در لباس معرفت و روز در قبا

(کلیات سعدی: ۴۲۹)

مولوی در دشواری شناخت انبیا و اولیا و اینکه ظاهربینان و ناقصان فقط به جنبه بشریت آنان می‌نگرند و اولیا را همچو خود می‌بینند، می‌گوید:

همسری با انبیا برداشتند	اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر، اینان بشر	ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این نداشتند ایشان از عمی	هست فرقی در میان بی متها

(مثنوی: ۱/ ۲۶۵-۲۶۸)

شیعیان نیز همچون عارفان غیرشیعی در مورد پوشیدگی حقیقت باطن اولیا از چشم خلق با استناد به احادیث معصومین(ع) چنین باوری دارند. در حدیث از قول معصوم(ع) آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ خَبَأَ ثَلَاثَةً فِي ثَلَاثَةٍ، خَبَأَ رِضَاءَهُ فِي طَاعَاتِهِ فَلَا تَسْتَحِقُّنَّ شَيْئاً مِنْ طَاعَاتِهِ، فَلَعَلَّ رِضَاءَهُ فِيهِ وَخَبَأَ سَخَطَهُ فِي مَعَاصِيهِ، فَلَا تَسْتَحِقُّنَّ شَيْئاً مِنْ مَعَاصِيهِ فَلَعَلَّ سَخَطَهُ فِيهِ، وَخَبَأَ أَوْلِيَائَهُ تَحْتَ خَلْقِهِ، فَلَا تَسْتَحِقُّنَّ أَحَدًا، فَلَعَلَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (سبزواری، بی تا: ۲۷۴).

عارفان و شیعیان هر دو باور دارند که اولیا استاد و راهنما و مکمل و مربی نوع بشرند که در دوره انبیا به صورت «نبوت» و در دوره امامان(ع) و اولیا به مظهر امامت و ولایت ظاهر می شوند. اولیا و امامان(ع) را در زبان شریعت و طریقت به القاب و عناوین مختلف می خوانند؛ از قبیل: امام، ولی امر، حجت خدا، خلیفه الله، نایب حق، مهدی هادی، قطب، مرشد، شیخ، استاد، پیر، غوث، اولیا، اصفیا، ابدال، مردان کامل، مردان خدا، انسان کامل، خضر، سلیمان، عیسی و امثال آن (همایی، ۱۳۶۶: ۸۰۳/۲).

یکی از برجسته ترین صفات اولیا از نظر شیعه و سنی، قدرت تصرف آنان بر نفوس و قلوب دیگران و طبیعت و کاینات است که از فنای آنان در حق و مظهریت اسما و صفات الهی بودن آنان ناشی می شود. به نظر آنان «ولی» کامل نیز همچون «نبی» کامل، جلوه گاه حقیقت اسم «الله» است. بنابراین، منشأ تصرفات او، تحقق به همین نام است. او دارای قدرت تام، و در ولایت کلی، صاحب قدرت تصرف در حال و آینده است (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۷۰۹).

مولوی در موضوع تصرف «ولی» و پیر راه دان بر باطن مریدان می گوید:

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی قیل و قال
ترجمانی هر چه ما را در دل است دست گیری هر که پایش در گل است

(مثنوی: ۹۷/۱-۹۸)

موضوع ولایت تکوینی از اصول مهم مذهب تشیع و عرفان است؛ اما در پاسخ به این پرسش مقدر که کدام یک از این دو از دیگری تأثیر پذیرفته است، می توان گفت که به حکم قراین مسلم تاریخی، عرفان این موضوع را از تشیع اقتباس کرده است؛ زیرا بحث ولایت از مباحث اساسی پیروان این مذهب و ولایت تکوینی از شاخه های بحث ولایت به شمار می رود.

موضوع ولایت تکوینی از سویی به استعدادهای نهفته در انسان مربوط می‌شود و از سوی دیگر به رابطه انسان با خدا وابسته است. منظور از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن راه مستقیم بندگی حق از مسیر شریعت به مقام قرب الهی نایل می‌شود و هر چه درجات قرب را به اراده و کوشش خود و به توفیق و عنایت حق بیشتر ببیماید از صفات بشری و ناتوانی و نقص و کاستی‌های انسانی دورتر، و در نهایت جلوه قدرت و علم و اراده و سایر صفات الهی می‌شود. این موضوعی است که ترمذی نیز در پاسخ شاگردی که از وی در مورد خصال دهگانه‌ای که ولایت به واسطه آن در شخص کمال می‌یابد به بیان دیگری مطرح می‌کند (ر.ک: راتکه و اولین، ۱۳۷۹: ۱۴۸ و ۱۵۱) و مولوی می‌گوید:

از مقامات تبتل تا فنا پلّه پلّه تا ملاقات خدا

(مثنوی: ۳ / ۴۲۳۵)

انبیا، که نبوت خود را از مرتبه ولایتشان می‌گیرند نیز به دلیل دارا بودن ولایت تکوینی، قدرت تصرف بر نفوس و طبیعت پیدا می‌کنند و خوارق عاداتی بر دست آنان جاری می‌شود که در اصطلاح «معجزه» نامیده می‌شود. داستان انبیا در قرآن کریم مشحون است به معجزات انبیا، یعنی ولایت تکوینی آنان که حجّت نبوت ایشان بر خلق است و بدانها تحلی می‌کنند (به عنوان نمونه، ر.ک: نمل / ۱۵-۱۶ و ۲۱-۲۴ و ۲۹-۳۲، یوسف / ۶۳، آل عمران / ۴۹، شعرا / ۴۱-۱۵۸، بقره / ۲۳-۲۴ و ۶۰، اسرا / ۱۱۰، طه / ۷۷، نساء / ۸۲، روم / ۳-۲، نحل / ۸۹ و قمر / ۱-۲).

هر چند سخن گفتن از تمامی صفات اولیا، خود مقاله جداگانه‌ای می‌طلبد و در حوصله این مقال نمی‌گنجد، اشاره کوتاه به برخی دیگر از صفات اولیا در اینجا بایسته می‌نماید.

حکیم ترمذی، علاوه بر صفات اولیا، مثل تهذیب نفس، اخلاص، کمال، فنا، ولایت تکوینی و امثال اینها در پاسخ پرسش شاگردی که از او در مورد علم اولیا می‌پرسد، ضمن پاسخ به این پرسش به چند صفت دیگر آنان نیز اشاره می‌کند. او می‌گوید مقصود از علم اولیا «علم آغاز زمان (بدء)، علم احکام سرنوشت (علم المقادیر)، علم میثاق و علم حروف، اینها اصول حکمت است و آن حکمت هم حکمت عالیه است؛

به علاوه، این علم در میان بزرگان اولیا ظاهر می‌شود و فقط آنهایی که از ولایت حظی برده‌اند، چنین علمی را از آن بزرگان دریافت می‌کنند.

و اما صفات خوب اولیا: قصد، هدایت دوست، حیا، استعمال حق در هر آنچه کوچک یا بزرگ است، سخاوت نفس، تحمل اذیت، زحمت، [دادن] نصیحت خالصانه، سلامت طبع، و حسن خلق نسبت به تدبیر خدا [در اداره عالم] و نسبت به اخلاق خلق» (راتکه و اولین، ۱۳۷۹: ۱۹۲). برای اطلاع از سایر صفاتی که ترمذی برای اولیای حق برمی‌شمرد، می‌توان به صفحات ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۸ و ۲۱۹ همان کتاب مراجعه کرد.

علاوه بر این صفات از دیگر صفات برجسته اولیا، علم شهودی آنها به خود، خدا، هستی و ملکوت اشیاست. آنها در مرتبه فنا و سیر در حقایق اسما و صفات الهی، باطن هر چیزی را به چشم خدا می‌نگرند؛ به همین سبب است که در چشم باطن آنان خیال و وهم جایی ندارد؛ آنچه هست یقین است و شهود:

نقش من از چشم تو آواز داد	که منم تو، تو منی در اتحاد
کاندرین چشم منیر بی زوال	از حقایق راه کی یابد خیال...
چشم من چون سرمه دید از ذوالجلال	خانه هستی است، نه خانه خیال

(مثنوی: ۱۰۳/۲-۱۰۸)

عارفان از این گونه علم شهودی پاک از وهم و خیال و مجاز، که مستقیماً از سرچشمه حقایق جاری می‌شود، بسیار سخن گفته‌اند:

ز اجتهاد و از تحرّی رسته‌ام آستین بر دامن حق بسته‌ام

(مثنوی: ۳۸۰۷/۱)

روزبهان نیز بارها در آثارش از علم شهودی و تشرّف به ولایت سخن گفته و مدّعی سخن گفتن بی واسطه با خدا در مرتبه فنا شده است (ر.ک: ارنست، ۱۳۸۳: ۱۴۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۷۰، ۳۰۷ و ۳۱۱). سخنانی که برای ناآشنایان به عرفان و تصوّف گزاف و حتّی شرک‌آلود به نظر می‌رسد و برای آشنایان به این علم، اندکی غامض و دشوار.

رابطه نبوت و ولایت

«ولی» از نامهای حق - تعالی - است و به ناچار هر نامی از نامهای او در عالم وجود مظهری می‌طلبد. چون نامهای الهی همواره تجلی بیرونی دارد، ولایت هرگز انقطاع

نمی‌پذیرد. ولایت صفت کلی الهی است؛ کلمه‌ای باقی و دائمی است و زوال نمی‌پذیرد، بلکه ولی افضل نامهای حق است و منشأ هر موجودی تعینی از اسمهای الهی است. بنابراین، نام «ولی» مظاهر خود را پاینده نگه می‌دارد؛ اما «نبی» و «رسول» از نامهای خداوند نیستند و در شریعت چنین نامی برای حق به کار نرفته؛ پس رسالت انقطاع‌پذیر است و پس از خاتم انبیا(ص) باب «نبوت» در تشریح بسته شد و چنین نامی که به بنده اختصاص یابد باقی نمی‌ماند؛ همان‌گونه که حضرت ختمی مرتبت فرمود: «لا نبی بعدی» (سبزواری، ۱۳۷۲: ۲۷۶ و ۲۷۷).

اگر حکومت اسم «ولی» منقطع شود، دنیا خراب و عالم ماده فنا می‌پذیرد و ظاهر عالم چهره عوض می‌کند و رخت به باطن می‌کشاند و احدی از موجودات زنده نمی‌ماند؛ چرا که فیض وجودی خود را به واسطه حقیقت ولایت «ولی» دریافت می‌کند (ر.ک: راتکه و اولین، ۱۳۷۹: ۲۵۱-۲۵۲)؛ به همین سبب است که امام محمد باقر(ع) فرمود:

«لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلاَ إِمَامٍ مِّنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا» (مجلسی، بی‌تا: ۳۷/۲۳).

عارفان شیعی و سنی هر دو درباره لزوم وجود انسان کامل در هر زمان که «حجّت» و «قطب» نامیده می‌شود، اعتقاد دارند و بر این باورند که بقای عالم ماده به وجود آن‌ها وابسته است. حکیم ترمذی نیز که از عارفان اهل تسنن است، مانند شیعیان چنین اعتقادی دارد (ر.ک: راتکه و اولین، ۱۳۷۹: ۲۸۹).

مرحوم امام خمینی(ره) در دیوان اشعارش در راستای همین اعتقاد است که در مدح امام زمان(عج) می‌فرماید:

حضرت صاحب زمان، مشکات انوار الهی	مالک کون و مکان، مرآت ذات لامکانی
مظهر قدرت، ولی عصر، سلطان دو عالم	قائم آل محمد، مهدی آخر زمانی
با بقای ذات مسعودش همه موجود باقی	بی لحاظ اقدش یکدم همه مخلوق فانی
خوشه چین خرمن فیضش همه عرشی و فرشی	ریزه خوارخوان احسانش همه انسی و جانی
از طفیل هستی اش هستی موجودات عالم	جوهری و عقلی و نامی و حیوانی و کانی

(خمینی، ۱۳۷۲: ۲۵۶)

حضرت امیرالمؤمنین در نهج البلاغه به کمیل به زیاد نخعی می‌فرماید: «زمین خالی از کسی که حجّت و قائم (به امر) خدا باشد نیست و او یا آشکار و مشهود است و یا ترسان و پنهان» (خواجوی، ۱۳۸۴: ۴۵). در کافی از حضرت باقر(ع) روایت شده که: «به خدا سوگند از زمانی که خدا آدم را قبض روح کرد، زمین را بدون امامی که به وسیله

او به سوی خداوند هدایت شوند وانگذازد و او حجّت خداست بر بندگانش و زمین بدون امامی که حجّت خدا بر بندگانش باشد، باقی نمی ماند» (همان: ۴۶). در مورد سخن امام صادق (ع) نیز به همان کتاب، ص ۴۷ مراجعه شود. ملّاصدرا در شرح کتاب حجّت اصول کافی می گوید: «حکما و عرفا به واسطه قوانین عقلی و آیات قرآنی می دانند که زمین خالی از کسی که حجّت الهی بر خلقش بوده نیست و او باید یا پیغمبر و یا امام و وصی باشد» (همان: ۴۴). ابن عربی هم که از بزرگترین عارفان اهل تسنّن است در این باب بر همین عقیده استوار است (ر.ک: همان: ۳۲). حداقل از زمان ترمذی به این سوی از میان عرفای کامل، سلسله مراتب کاملی از اولیا بیرون آمده است که بالاترین شخصیت معنوی به نام «قطب» یا «غوٹ» خوانده می شود. ابن عربی و روزبهان نیز بر این عقیده اند که قطب مرکز حقیقی نیروی معنوی عالم بوده، دوام و بقای این جهان متکی به اوست (شیمل، ۱۳۸۴: ۳۳۶ و ۳۳۷).

انبیای هر زمان، اولیای کامل همان زمان نیز به شمار می روند؛ زیرا انبیا مقام نبوت و رسالتشان را وامدار مرتبه ولایتشان هستند (راتکه و اولین، ۱۳۷۹: ۱۵۶). نبوت، که مقام خلقی و ظاهری است مؤید از جنبه ولایت خود است که جهت حقی و ربّانی است. جنبه نبوت انبیا که ملازم با قوت و قدرت و تصرف در کائنات و اظهار علوم و بیان معارف و حقایق، و خبر از ذات و صفات و اسمای الهی است، استوار بر جهت ولایت آنهاست. انبیا به اعتبار مقام باطن وجود خود و جهت مقام ولایت خویش، متصل به حق و واسطه در فیض می باشند. در حقیقت، مقام باطن آنها، عین ولایت آنهاست (خواجوی، ۱۳۸۴: ۶۴).

نبوت تشریحی منقطع می گردد، ولی نبوت تعریفی که عبارت از خبر و آگاهی و اطلاع از معارف الهی است برای اولیا ثابت و به بقای ولایت باقی است؛ یعنی تا دنیا باقی است گسسته نمی شود (ر.ک: همان: ۱۲ و ۱۳).

بنابراین، همه گروه های عارفان شیعی و سنی و عدّه زیادی از حکیمان بر این باورند که با ختم نبوت به رسول گرامی اسلام (ص)، ولایت منقطع نمی شود و عالم هستی برای بقای خود به حجّت یا قطبی نیاز دارد که واسطه فیض وجود است:

پس به هر دوری ولیّ قائم است آزمایش تا قیامت دائم است

(مثنوی: ۸۱۵/۲)

این انسانها در هر زمانی به شکل و لقب خاص جلوه گر می‌شوند. پیش از وجود خاتم انبیا(ص) ظهور اولیا و اقطاب به مظهر «نبوت» بود، ولی پس از انقطاع نبوت تشریحی، دایره ظهور به سلسله امامان و اولیا و اقطاب و مشایخ طریق رسید که منصب خلافت الهی و ولایت تکوینی دارند. این رشته هرگز انقطاع نمی‌پذیرد و تا ابد متصل و دایم خواهد بود (ر.ک: همایی، ۱۳۶۶: ۸۲۸/۲ و ۸۲۹).

تفاوتی که در این موضوع بین شیعیان و عارفان اهل تسنن در خصوص خلفای محمدی و اولیا و اقطاب پس از پیامبر(ص) وجود دارد، باعث می‌شود تا این دو گروه را در مورد مصادیق اولیای کامل هر زمان از یکدیگر دور کند. شیعیان دوازده تن از اهل بیت پیامبر(ص) را خلفای محمدی و قطب و حجت هر زمان می‌دانند و عرفای اهل تسنن ضمن اینکه اهل بیت رسول(ص) را نیز جزو اولیا می‌شمارند، عدد اولیای کامل را به دوازده تن منحصر نمی‌دانند و این مرتبه را به سایر اولیا هم تعمیم می‌دهند؛ به عنوان مثال، حکیم ترمذی - که عقاید او به ضد شیعی بودن معروف، و کتابی هم بر رد روافض نوشته است - اهل بیت پیامبر(ص) را نسبی نمی‌داند، بلکه معنوی به شمار می‌آورد و بر این باور است که اولیای کامل هر زمان در حقیقت، اهل بیت پیامبر(ص) به شمار می‌روند (ر.ک: راتکه و اولین، ۱۳۷۹: ۱۷۱)؛ هم‌چنین مطالبی در خصوص تفاوت «ولی» و «نبی» دارد که درج آنها باعث درازدامنی سخن می‌شود. خواستاران می‌توانند به مأخذ پیشین، صفحات ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۰ و ۱۸۱ مراجعه کنند.

شکی نیست که مراتب اولیا و انبیا با یکدیگر متفاوت است. تفاوت مرتبه انبیا نیز به تفاوت مرتبه ولایت آنها وابسته است. ممکن است پس از دوران نبوت خاتم انبیا(ص) اولیایی پیدا شوند که مقام و مرتبت ولایتشان از انبیای گذشته برتر باشد. هر چند شیعیان چنین باوری را در مورد برتری مرتبه ولایت اهل بیت پیامبر(ص) بر سایر انبیا دارند، نظر عارفان اهل تسنن در این باره یکسان نیست و با عقیده شیعیان نیز تفاوتی دارد.

در موضوع رابطه ولایت و نبوت همواره این بحث در میان شیعیان و عارفان مطرح بوده که مرتبه ولایت برتر است یا نبوت. در پاسخ به این پرسش باید گفت که بیشتر عارفان و صوفیه و پاره‌ای از فقیهان و محدثان شیعی، معتقدند که ولایت ذاتاً و به

خودی خود از «نبوت» و «رسالت» برتر است؛ زیرا ولایت روح و باطن نبوت است؛ همان‌گونه که «نبوت» باطن و مغز «رسالت» است.

از آنجا که پیامبران گاهی با تشریح و کتاب الهی همراه نبوده‌اند و گاهی با تشریح و کتاب همراه بودند به دو دسته مرسل و غیرمرسل تقسیم می‌شوند. پیامبران مرسل از نظر مرتبه از غیرمرسل برترند به این دلیل که جامع هر سه مرتبه ولایت و نبوت و رسالت هستند. پس از ایشان، مرتبه انبیا از همه برتر است به این سبب که جامع هر دو مرتبه ولایت و نبوت هستند؛ اگر چه ولایتشان برتر از مقام نبوت، و نبوتشان بالاتر از مقام رسالتشان است. رسالت انبیا جهت و جنبه بشریت ایشان است که متناسب با جهات انسانی است. ابن عربی به همین نکته اشاره کرده و گفته است که مقام نبوت در مرتبه برزخ است، فروتر از «ولی» و بالاتر از «رسول»؛ به این معنی که نبوت در مرتبه‌ای پایین‌تر از ولایت و بالاتر از رسالت است (ر.ک: یثربی، ۱۳۷۰: ۱۸۰ و ۱۸۱).

آنچه در برتری ولایت بر نبوت و رسالت گفته‌اند در صورتی است که این مفاهیم جدای از یکدیگر اعتبار شوند و هر کدام از دو مسند الهی، جداگانه به یک تن اختصاص یافته باشد؛ در هر حالی که هر نبی به نسبت مرتبه نبوتش از ولایت نیز برخوردار است. به دلیل اینکه «ولایت نبی» دایمی و پاینده است و نبوتش موقتی و انقطاع‌پذیر، ولایت او بر نبوتش افزونی دارد.

به اعتقاد عارفان شیعه و جمعی از صوفیه، خلفای خاتم انبیا(ص) و وارثان علم او از انبیای اولوالعزم برتر است. علم امامان معصوم(ع) اجتهادی و برقیاس و استحسان مبتنی نیست، بلکه برگرفته از باطن حضرت ختمی مرتبت(ص) است. به نظر عارفان شیعه، سبب برتری مقام اولیای محمدی(ع) بر انبیای اولوالعزم، وسعت دایره ولایت آنهاست. هر پیامبری از اولیای پیرو خود برتر است؛ اما این سخن بدان معنا نیست که ولی پیرو آن نبی از نبی دیگر برتر نباشد. همان‌گونه که دایره ولایت خاتم انبیا(ص) فوق دایره ولایت انبیای گذشته است؛ دایره ولایت اولیای خاص او - که دوازده تن هستند - نیز وسعت بیشتری از ولایت آنها دارد. به عقیده شیعه - که احادیثی از معصومین(ع) نیز مؤید آنهاست - هر مقامی که برای حضرت ختمی مرتبت(ص) در مراتب گوناگون عالم آفرینش وجود دارد برای اوصیای او هم برقرار است؛ به سبب

اینکه نور وجودی آن بزرگ رسول حق، با اهل بیت خود اتحاد حقیقی دارد و از یک جنس است (ر.ک: خمینی، ۱۳۷۴: ۳۹ و ۴۰).

عرفای شیعه بر این باورند که روحانیت علی (ع) جدای از روحانیت پیامبر (ص) نیست. روحانیت حضرت رسول (ص) «عقل کل» و روحانیت امیرالمؤمنین (ع) «نفس کل» است. نفس کل در اصل، عقل کل بود که از مرتبه خویش، بدون تجافی از مقام خود، تنزل نمود. تنزل در حقیقت، افاضه است و افاضه آن است که فیض از مصدر فیاض نازل می‌شود. در نزول فیض از مبدأ فیاض، چیزی از وجود او کاسته نمی‌شود و در بازگشت چیزی بر او نمی‌افزاید. بنابراین، بین «نفس کل» و «عقل کل» سنخیت وجود دارد و با نگاهی ژرفتر می‌توان گفت که این دو یک ذاتند در دو مرحله. عقل کل باطن ذات نفس کل است و نفس کل ظهور عقل کل (ر.ک: سبزواری، ۱۳۷۰: ۲۸۶). شاید به همین اعتبار بود که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «یا علی! خُلِقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ طِينَةِ وَاحِدَةٍ» (مجلسی، بی‌تا: ۲۳۸/۷) و جای دیگر در حدیث معصوم (ع) آمده است: «أَنَا مُحَمَّدٌ، أَوْ سَطْنَا مُحَمَّدٌ، آخِرْنَا مُحَمَّدٌ، كُنْنَا مُحَمَّدٌ، كُنْنَا نُورٌ وَاحِدٌ» (همان: ۳۶۳/۲۵).

مقام نبوت پیامبران پیش از رسول اسلام (ص) ازلی و پاینده نیست؛ به همین سبب، ولایت آنها و پیروانشان ازلی نیست، در حالی که نبوت رسول ما (ص) همیشگی است و به تبع ابدیت ولایت او، ولایت اهل بیت وی نیز همیشگی است (ر.ک: آشتیانی، ۱۳۷۰: ۹۰۷).

به نظر ابن عربی، هر نبی و ولی که سهم او از تجلیات نامهای الهی بیشتر باشد، دایره ولایت کلی او وسیعتر و جامعیت او نسبت به کمالات وجودی بیشتر، و شریعت او جامعتر و کاملتر است (ر.ک: همان: ۳۲). با این تعبیر از آنجا که حقیقت حضرت ختمی مرتبت (ص) تجلی اسم «الله» است و این نام بر تمامی نامها شرف سیادت و برتری دارد، مقام ولایت او نیز فوق ولایت همه پیامبران و اولیاست و «اولیای محمدی» نیز، پس از وی دارای بالاترین مرتبه ولایت نسبت به سایر اولیا و انبیا هستند. راز سخن علی (ع) که فرمود: «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سَرًّا وَ مَعَ مُحَمَّدٍ قَهْرًا» (به نقل از آشتیانی، ۱۳۷۰: ۷۵۸) همین است که به تمامیت دایره ولایت آن حضرت اشاره دارد. اگر چه ولایت علی (ع) به اعتبار ظهور، تابع ولایت پیامبر (ص) است، به حسب باطن ولایت، متحد با «حقیقت محمدی» است.

حضرت علی(ع) وارث خاص حضرت ختمی مرتبت است؛ به همین سبب، همه کمالات وجودی آن حضرت را داراست. این مقام، که مقام ولایت کلی آن حضرت است در «اولیای محمدی» سریان دارد و سرانجام به حقیقت «خاتم اولیای محمدی» مهدی موعود(عج) پایان می‌یابد.

سید حیدر آملی نیز به اتحاد نورانیت حضرت علی(ع) و پیامبر اکرم(ص) اشاره کرده و گفته است که «حضرت محمد(ص) و فرزندانش (داوآزده امام) یک روح واحد و یک جوهر واحدند و در نتیجه شایسته همان اعتبار و احترام و اعتمادند که خود پیامبر(ص) شایسته آنهاست؛ حقیقتی آشکار است که هیچ کس از آن بی‌خبر نیست و متکی بر یک بنیان سه وجهی فلسفی، خداشناسی و عرفان است» (کریمی زنجانی اصل، ۱۳۸۵: ۱۵۹).

امام کاظم(ع) فرمود: «لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُورِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ وَصِيَّةِ عَلِيِّ (ع)» (مجلسی، بی تا: ۴۶/۲۸). امام باقر(ع) هم نیز فرمود: «نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَدِيعةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ نَحْنُ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ، إِلَى أَنْ قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَوْ لَانَحْنُ مَا عَبَدَ اللَّهُ» (همان: ۸۷/۲۴). پیامبر اکرم(ص) فرمود: «خَلَقْتَنِي اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَ أَهْلَ بَيْتِي مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ» (همان: ۳۰۲/۳۶).

حکیم ترمذی نیز به حدیثی از پیامبر(ص) در همین مورد اشاره کرده است که ادعای شیعیان را اثبات می‌کند: «به راستی خدای را بندگان است که از انبیا و شهدا نیستند، ولی به سبب منزلت و تقریبی که نزد خداوند دارند، مورد غبطه شهدا و انبیانند» (راتکه و اولین، ۱۳۷۹: ۲۳۴). درست است که ترمذی به این سخن پیامبر(ص) استناد می‌کند، مصداق آن را آشکار نمی‌کند و قطعاً دیدگاه او با باور شیعه در این باره یکسان نیست. او در پاسخ شاگردی که از وی می‌پرسد: «آیا در این اخبار چیزی دال بر این نیست که مردمی فروتر انبیا، برتر از انبیانند؟»، می‌گوید: «معاذ الله که چنین باشد! احدی را نباید که کسی را افضل از انبیا بداند؛ چون اینان به واسطه نبوت و منزلتشان برترند.» شاگرد می‌پرسد: «پس چرا انبیا بر این اشخاص غبطه می‌خورند در حالی که آن اشخاص نبی نیستند؟» پاسخ می‌دهد: «اینکه چرا باید چنین باشد در خبر مذکور بیان گردید به سبب قرب و منزلتی [است] که خدا آنان را ارزانی داشته است» (همان: ۲۳۵).

افکار ضد شیعی ترمذی به وی اجازه نمی‌دهد که این‌گونه اخبار را به گونه‌ای تفسیر کند که مصداق آن اهل بیت عصمت و طهارت (ع) باشند. در ضمن از گفتار او در این خصوص استفاده می‌شود که وی از جمله عرفایی است که مرتبه نبوت را بر ولایت برتری می‌دهد برخلاف شیعیان و گروه زیادی از عارفان غیرشیعی، که روزبهان بقلی شیرازی یکی از آنهاست (ر.ک: و. ارنست، ۱۳۸۳: ۲۴۳)؛ هرچند گفته‌اند وی را به سبب اینکه مقام ولایت را بر مقام نبوت ترجیح می‌نهاد از ترمذ نفی کردند و به کفر وی شهادت دادند (ر.ک: و. ارنست، ۱۳۸۳: ۲۴۳).

ختم ولایت

در میان دانشمندان و عارفان شیعی و صوفیّه اهل تسنن از زمان حیات پیامبر اکرم (ص) تاکنون، بویژه از قرن سوم هجری به بعد (در میان عرفای اهل تسنن) همواره این موضوع، مناقشه برانگیز بوده است که ولایت کلیّه الهیه به چه کسی ختم می‌شود و به بیان دیگر، «خاتم الاولیاء» چه کسی است. تکلیف شیعه از همان ابتدا مشخص بود. آنان به استناد روایات بسیاری از رسول گرامی اسلام (ص) و اخبار معصومین (ع) همواره بر مرتبه «خاتم الاولیایی» حضرت مهدی (عج) باورمند بوده‌اند و بر این اعتقادند که کمالات مراتب تمامی انبیا و اولیا یکجا در حضرت مهدی (عج) گرد آمده است. او ذخیره حق در زمین و «بقیّه الله الاعظم» و واسطه فیض وجود به موجودات هستی پس از امام یازدهم تاکنون و تا پیش از ظهور قیامت کبراست. خداوند به واسطه پیامبرش به مؤمنان وعده داد که روزی - در آخر الزمان - او ظهور خواهد کرد و با همه پلیدیها، بیدادها، ناراستی‌ها و انحرافها و بدعت‌های ایجاد شده در دین پیامبر (ص) مبارزه می‌کند و دنیا را - پس از اینکه پر از ظلم و بیداد شده بود - پر از عدل و داد و پاکی و نورانیت می‌کند و حکومت واحد اسلامی ایجاد کرده، پرچم عدل حکومت اسلامی را بر جای‌جای کره خاکی نصب خواهد کرد.

در اینکه منجی آخر الزمان و خاتم الاولیا حضرت مهدی (عج) و از اولاد پیامبر اکرم (ص) است، تمامی شیعیان و اکثر قریب به اتفاق عارفان و علمای اهل تسنن اشتراک نظر دارند. اختلاف دیدگاه اهل تسنن با شیعه در این است که ایشان می‌گویند آن امام ظلم‌ستیز عادل و منجی بشریت از زمان تولد تاکنون زنده و در پس پرده غیبت کبراست، ولی اهل تسنن بر این باورند که آن مهدی هادی - که پیامبر (ص) از او به

ولایت از نگاه عرفان و تشیع (همانندیها و تفاوتها)

عنوان منجی عالم بشریت نام برده و در اوصاف او مطالبی فرموده - هنوز متوکل نشده و در آخر الزمان و پیش از قیام، دیده به جهان خواهد گشود.

محمی الدین بن عربی در آثارش، همداستان با عقیده شیعه در مورد ولایت مهدی موعود (عج) سخن گفته و وی را از اولاد پاک فاطمه (س) دانسته و گفته که او خلیفه حق و «بقیة الله الاعظم» است که در آخر الزمان ظهور می کند و دنیا را پر از عدل و داد می گرداند (ر.ک: سبزواری، ۱۳۷۲: ۱۰۲ و ۱۰۳).

ابن عربی پس از اینکه در کتاب فتوحات، اوصاف مهدی آخر الزمان (عج) را برمی شمارد به زبان نظم می گوید:

ألا إن ختم الأولياء شهيداً	و عينُ امام العالمين فقيداً
هو السيد المهدي من آل احمد	هو الصّارم الهندي حين يبید
هو الشمسُ يجلو كلَّ نحيمٍ وظلمةٍ	هو الوابلُ الوسمي حين سجد

(به نقل از همان: ۱۰۳)

با اینکه ابن عربی، آشکارا، خاتم اولیا را حضرت مهدی (عج) می داند، ظاهراً شاگردان و شارحان آثار او از بعضی سخنان وی در آثارش دچار سوء دریافت شده و گفته اند که ابن عربی، خود را «خاتم الاولیاء» معرفی کرده است. از قول او نقل شده که گفته است با حضرت مسیح - که از نظر وی ختم ولایت عامه به آن پیامبر گرامی (ع) است - در واقعاتی که برایش پیش می آمده ملاقات کرده و به دست او توبه کرده و ابن عربی را به «حبيب» ملقب کرده و شیخ اکبر خود را خاتم اولیا خوانده است (ر.ک: خواجوی، ۱۳۸۴: ۲۰).

برای رفع این شبهه می توان موضوع را این گونه توضیح داد که بر فرض اینکه ابن عربی چنین ادعایی را کرده باشد و به قول قیصری او را مؤدّه ختمیت داده باشند، منافاتی با ختمیت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) ندارد، آنان از حیث مقام ختم ولایت مطلقه هستند و حضرت عیسی (ع) ختم ولایت مطلقه عامه از حیث حال است و ابن عربی ختم ولایت مقیده عامه از حیث حال، چون به دست او توبه کرده و در (مکاشفه ای) حضرت عیسی (ع) برایش دعا کرده است؛ در این صورت، چه اشکالی دارد که ختم ولایت مقیده - به این معنی باشد و ضمناً منافاتی با ختمهای دیگر نیز نداشته باشد (ر.ک: همان).

شیخ اکبر، خودش ختم ولایت را به دو قسم تقسیم کرده: یکی ختم عامّه است که حضرت عیسی (ع) است و آخرین ولیّ است که پس از او ولیّ دیگری نخواهد بود؛ اما خاتم الاولیاء و المجتهدین از نسل محمّد (ص) شخص دیگری خواهد بود. خاتم دیگری هم هست که خود اوست. بنابراین، می‌توان از سخنان او این معنی را دریافت که ابن عربی، خاتم ولایت مقیده است که تابع ولایت مطلقه محمّدیه است که ولایت او به وراثت به حضرت مهدی (عج) می‌رسد و حضرت عیسی (ع) خاتم ولایت عامّه اولیای قبل از پیامبر اسلام (ص) است. دلیل خاتم ولایت مطلقه بودن علی (ع) این است که در باب ششم فتوحات می‌گوید: «أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، إِمَامَ الْعَالَمِ وَ سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ أَجْمَعِينَ» (همان: ۴۸ و ۴۹).

بنابراین، می‌توان گفت هر کجا که ابن عربی از عیسی (ع) به خاتم ولایت مطلقه تعبیر کرده، مراد ولایت عامّه است. شیخ - که حضرت مهدی (عج) را خاتم ولایت خاصّه می‌داند - ادعا کرده که وی را در سال ۵۹۵ هـ. ق. در شهر فاس دیده و مهر ولایت را میان دو کتف وی مشاهده کرده است (ر.ک: خواجوی، ۱۳۸۴: ۱۸ و ۱۹).

حکیم ترمذی بخش عمده‌ای از بحث خود را در ختم ولایت به موضوعی اختصاص داد که همان موضوع، عنوان کتاب وی قرار گرفت (ختم‌الولایه)؛ بدین ترتیب که در سلسله اولیا نیز همچون سلسله پیامبران، شخصی هست که نمونه کامل و پایانی این سلسله است. این شخص در سلسله انبیا، وجود مقدّس پیامبر گرامی اسلام (ص) است (ر.ک: شیمل، ۱۳۸۴: ۳۴۱).

سید حیدر آملی می‌گوید: همان‌گونه که پیامبر اسلام (ص) هم خاتم نبوت مطلقه یا نبوت عامّه و هم خاتم نبوت خاصّه است، ولایت هم مانند نبوت دو وجهی است: ولایت عامّه و ولایت خاصّه که همانا ولایت محمّدی است. به عقیده ابن عربی، خاتم ولایت عامّه عیسی مسیح (ع) بوده است و خاتم ولایت محمّدی - حداقل به آن صورت که برخی از شاگردانش فهمیده‌اند و باز گفته‌اند - خود اوست؛ اما در نظر عارف شیعی، خاتم ولایت عامّه حضرت علی (ع) و خاتم ولایت محمّدی کسی جز امام دوازدهم (عج) نمی‌تواند بود (ر.ک: کریمی زنجانی اصل، ۱۳۸۵: ۱۵۰).

سید حیدر با اینکه احترام خاصی برای ابن عربی قائل است، توضیح می‌دهد که چرا در موضوع «ختم ولایت» و پذیرش این موضوع که حضرت عیسی (ع) «خاتم ولایت مطلقه» بوده است از نظر تاریخی و ساختاری ناممکن است و چرا این موضوع نیز

ناممکن به نظر می‌رسد که با برخی از شاگردان و پیروان ابن عربی هم‌نوا شود و بگوید که شخص او «خاتم ولایت مقیده» یا خاصه بوده است. از نظر وی، خاتم ولایت مطلقه نمی‌تواند شخصی به جز امام اول شیعیان و خاتم ولایت خاصه نمی‌تواند جز امام مهدی (عج) باشد (ر.ک: همان: ۱۶۳). با این اوصاف، مشاهده می‌شود که در مورد ختم ولایت، میان عارفان شیعی و اهل تسنن تشابهات و افتراقاتی وجود دارد که گاه به هیچ روی نمی‌توان کاملاً آنها را با یکدیگر جمع کرد.

نتیجه

یکی از اساسی‌ترین، بلکه رکن اساسی جهان‌بینی عرفانی موضوع «ولایت» است. این اصل پیش از هر سخن و نوشته‌ای در آیات قرآن و احادیث حضرت رسول (ص) و امامان شیعه (ع) ریشه دارد. در بین شیعیان از زمان حیات رسول گرامی اسلام (ص) به بعد، موضوع ولایت امام علی (ع) و اهل بیت پاک پیامبر (ص) مطرح بوده است و از همان ابتدا، شیعیان لقب «ولی الله الأعظم» را خاص حضرت علی (ع) دانسته‌اند؛ اما در میان عارفان و صوفیه غیرشیعی، طرح موضوع ولایت از حدود قرن سوم به بعد به صورت منسجم مطرح شده و در لابه‌لای آثار آنان نمود پیدا کرده است. به نظر می‌رسد حکیم ترمذی متوفی در اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم هجری، نخستین عارفی باشد که به صورت منسجم موضوع ولایت را در آثارش مطرح کرده و حتی کتابی به نام «ختم ولایت» از او به جای مانده است. پس از وی بزرگان عرفا و صوفیه - چه شیعی و چه سنی - همواره از این موضوع بحث کرده و دیدگاه‌های خود را در آثارشان منتشر کرده‌اند که تا امروز هم همچنان این بحث، یکی از اساسی‌ترین مباحث عرفانی را تشکیل می‌دهد.

با کندوکاوی که نگارنده در آثار عالمان و عارفان شیعی و صوفیه اهل تسنن انجام داده و چکیده آن را در این مقاله باز نموده به این نتیجه رسیده است که در بیشتر مباحث مربوط به ولایت، مثل تعریف ولی و ولایت و انواع ولایت و صفات ولی، تشابهات زیادی میان هر دو طایفه وجود دارد و افتراق نظر در حداقل ممکن است؛ ضمناً در خلال تحقیق به این نتیجه رسیده که صوفیان اشتراک نظر زیادی در مباحث گوناگون با شیعیان دارند و در بیشتر این موضوعات، بویژه موضوع ولایت از شیعیان تأثیر پذیرفته‌اند. نگاهی به شجره‌نامه صوفیه نیز نشان می‌دهد که اکثر قریب به اتفاق

آنان - به جز یک یا دو فرقه - انتساب خرقة خود را به امام اول شیعیان، حضرت علی (ع) می‌رسانند و ارادت خالصانه‌ای در آثارشان نسبت به آن بزرگوار نشان داده‌اند. بزرگانی از علما و عرفای شیعی، مثل سید حیدر آملی، حکیم ملاصدرای شیرازی، حکیم ملاهادی سبزواری، علامه محمدحسین طباطبایی مدعی اتحاد تشیع و تصوف شده‌اند؛ ضمن اینکه از پیدایش انحراف و بدعت و لغزش در دیدگاه‌های آنان در طول تاریخ انتقاد و خرده‌گیری هم کرده‌اند. بسیاری از علما و عرفای بزرگی از شیعیان که همواره به آثار بزرگان عرفایی از اهل تسنن، مثل سنایی، عطار، مولوی، شبستری، ابن عربی و دیگران در کلام و آثار خود به آنان استشهاد کرده، حرمت و منزلت خاصی برای ایشان قایل بوده‌اند.

در موضوع رابطه میان ولایت و نبوت و ولایت تکوینی و برتری مقام ولایت از نبوت و ختم ولایت و صفات اولیا نیز تشابهات زیادی میان علما و عرفای شیعی و سنی مشاهده می‌شود و اختلاف دیدگاه‌ها بسیار نادر است. هر دو دسته به اینکه اولیا واسطه فیض از مبدأ فیاض به عالم مادون و واسطه هدایت خلق به سوی حق هستند اشتراک نظر دارند. موضوع ولایت تکوینی که حجّت انبیا بر خلق و ریشه ظهور کرامات اولیاست، مشترک بین هر دو طایفه است، بلکه می‌توان گفت که صوفیه بدون شک این موضوع را از شیعه الهام گرفته و حتی در این خصوص دچار اغراقهایی هم شده‌اند. هر دو گروه به اینکه انسان کامل - که در دوره‌ای «نبی» و در دوره‌ای «ولی» نامیده می‌شود - قطب عالم وجود و علت بقای عالم مادی است، همداستانند و بر این باورند که هرگز زمین از «قطب» یا «حجّت» یا «امام معصوم» خالی نیست، منتها در مصداق این انسان کامل و قطب زمان با یکدیگر اختلاف نظر دارند. شیعه قطب و حجّت زمان را «امام معصوم» می‌داند و اهل تسنن، دایره را به دوازده امام منحصر نمی‌کنند و اقطاب و پیران و مشایخ اهل تصوف را در هر زمان خلیفه کامل محمدی می‌دانند که بقای عالم وابسته به وجود اوست.

موضوع دیگری که مشترک بین عارفان شیعی و سنی است، برتری مقام ولایت بر نبوت است که تقریباً تمامی شیعیان بدان باورمندند و گروه کمی از عرفای اهل تسنن مرتبه نبوت را بر ولایت ترجیح می‌دهند.

موضوع «ختم ولایت» و اینکه چه کسی «خاتم الاولیاست»، موضوع مناقشه‌انگیزی بین عرفای شیعی و سنی است. همه شیعیان و گروه زیادی از عرفای اهل تسنن

ولایت از نگاه عرفان و تشیع (همانندیها و تفاوتها)

حضرت مهدی (عج) را خاتم الاولیاء به ختم ولایت خاصه می‌دانند و معتقدند که ولایت مطلقه به واسطه حضرت ختمی مرتبت (ص) به حضرت علی (ع) ختم می‌شود و به طریق وراثت، ختم ولایت خاصه به امام مهدی انتقال می‌یابد؛ در صورتی که بزرگان عرفای اهل تسنن خاتم ولایت عامه را حضرت مسیح (ع) و خاتم ولایت خاصه را رسول گرامی اسلام (ص) می‌دانند؛ هر چند در همین زمینه هم افرادی مثل ابن عربی گاه نظریاتی نزدیک به نظر شیعه ابراز کرده‌اند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آشتیانی، سید جلال‌الدین؛ شرح مقدمه قیصری بر فصوص‌الحکم؛ چ سوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.
۳. آملی، سید حیدر؛ عرفان شیعی؛ به کوشش محمد کریمی زنجانی اصل، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۵.
۴. اصفهانی، راغب؛ مفردات الفاظ قرآن کریم؛ ترجمه حسین خداپرست، قم: انتشارات نوید اسلام، ۱۳۸۷.
۴. چیتیک، ویلیام؛ نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص جامی؛ تهران: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۶.
۵. خمینی (امام)، روح الله؛ شرح دعاء السحر؛ ترجمه سید احمد فهری؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴.
۶. _____؛ دیوان اشعار؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲.
۷. خواجه‌سوی، محمد؛ خاتم الاولیا از دیدگاه ابن عربی و حکیم ترمذی؛ تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۴.
۸. راتکه، برنارد و رودلف و جان اولین؛ مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی (دو اثر از حکیم ترمذی)؛ ترجمه مجدالدین کیونی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۹. سبزواری، ملهادی؛ شرح الأسماء؛ تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۱۰. _____؛ شرح مثنوی (چاپ سنگی)؛ تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، بی‌تا.
۱۱. _____؛ هدایة الطالبین، مندرج در کتاب «رسائل حکیم سبزواری»؛ تصحیح و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ ، تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۷۰.

۱۲. سجّادی، سیّد جعفر؛ *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*؛ چ سوم، تهران: انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
۱۳. سعدی، مصلح الدّین؛ *کلیات اشعار*؛ تصحیح محمدعلی فروغی، چ پنجم، تهران: انتشارات کتابفروشی موسی علمی، ۱۳۶۹.
۱۴. شیرازی، صدرالدّین (ملاصدرا)؛ *مجموعه اشعار*؛ تصحیح خواجهی، محمد، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۷۶.
۱۵. شیروانی، علی؛ *معارف اسلامی در آثار شهید مطهری*؛ چ دوم، تهران: انتشارات معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۶. شیمیل، آنه ماری؛ *ابعاد عرفانی اسلام*؛ ترجمه و توضیحات عبدالرحیم گواهی، چ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۷. فروزانفر، بدیع الزّمان؛ *احادیث مثنوی*؛ چ سوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۱۸. و. ارنست، کارل؛ *تجربه عرفانی و شطح ولایت در تصوف ایرانی*؛ ترجمه و توضیحات و تعلیقات کورس دیوسالار، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۱۹. کربن، هانری؛ *تاریخ فلسفه اسلامی*؛ ترجمه جواد طباطبایی، چ سوم، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۰.
۲۰. مجلسی، محمدباقر؛ *بحار الانوار*؛ چاپ بیروت، بی تا.
۲۱. مولوی، جلال الدّین محمد؛ *مثنوی*؛ تصحیح نیکلسون، تهران: انتشارات مولی، بی تا.
۲۲. میدی، ابوالفضل رشیدالدّین؛ *تفسیر کشف الاسرار و عدّه البرار*؛ به سعی و اهتمام حکمت، علی اصغر، چ سوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۲۳. ندیمی، غلامحسین؛ *روزبهان یا شطّاح فارس*؛ تهران: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۵.
۲۴. نسفی، عزیزالدّین؛ *الانسان الکامل*؛ تصحیح ماژیران موله، چ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
۲۵. نیکلسون، رینولد. ا.؛ *تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا*؛ ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چ سوم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
۲۶. همایی، جلال الدّین؛ *مولوی نامه*؛ چ ششم، تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۶.
۲۷. یثربی، یحیی؛ *فلسفه عرفان*؛ چ دوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰.